

شاه قوام‌الدین نوربخش از مصاهرت با خواهر شاه را باید ذکر کرد.

اگر چه مطالب مربوط به سرنوشت غم‌انگیز و دردناک تاجلو خانم همسر زیبای شاه اسماعیل که در لطافت و خوبی و حسن جمال، شهره آفاق بود در نسخه بریتانیا نیامده و در نسخه تهران نیز در حاشیه متن قید شده است و به نظر می‌رسد از طرف فردی دیگر افزوده شده باشد، اما مطالب تازه و دست اولی است که در کتابهای دیگر بدان اشاره نشده است:

«قضیه فوت تاجلو خانم چنانست که در سال نهصد و چهل و شش حضرت شاه دین‌پناه شاه طهماسب بعد از بازگشتن از مهم روم آن حضرت را بنا بر افساد اهل قساد گرفته اسباب و اموال و دارائیش به تمام از او اخذ نموده او را از روی غضب، شتر سوار به دارالملک شیراز فرستادند و در آن زمان قاضی خان حاکم شیراز و میرزا علی اصفهانی وزیر بود خانم را که آوردند هیچکس از اکابر به غیر خواجهگی صاعدی استقبال ننموده و محلی که خواجهگی در زاویه منصورییگی به آن علیا حضرت رسید آن حضرت از دیدن خواجهگی و احوال خود به آن نوع آب حسرت در دیده آورده خواجهگی را فرمودند که شما زود به منزل خود روید که ناگاه بدین سبب آزاری به شما نرسد و خود با مورگلان متوجه خانه قاضی خان شدند. در آن وقت قاضی خان در ری شهر پیش حسن سلطان رفته بود و میرزا علی در اردوی همایون تشریف داشت. زن قاضی خان در اندرون بود به خود. آن مهدعلیا را در بالاخانه با یک کنیزک چرکس جای داده آنچه نهایت حزم و نگاهداشت بود به جای می‌آورد. در این اثنا قاضی خان قلعه ری شهر را گرفته حسن سلطان را به دست آورده عریضه به پایه سریر اعلا حرم شاهی نوشت. حضرت شاه عالم پناه خلعت خاضه و اسب و یراق همراه میرزا علی وزیر جهت قاضی خان [فرستاد] و او را با حسن سلطان به درگاه عالم پناه طلب فرمودند تا رسیدن میرزا علی از اردو به شیراز قاضی خان از ری شهر به شیراز رسیده بود. القصه میرزا علی خلعت و اسب و یاقی آنچه شاه عالم پناه طلب کرده بود ... و ایشان را متوجه اردو ساخت. درین اثنا روزی در شیراز

شهرت یافت که حضرت خانم را [مسموم ساخته‌اند] بعد از تفحص چنین معلوم شد که میرزا علی از اردو قدری زهر ناب جهت [مسموم ساختن حضرت خانم تهیه کرده] که آن را در طعام به خورد آن علیا حضرت دهند قاضی خان آن را به حرم خود [برده تا] زهر را در کار آن حضرت کند و خود [...] سوار [اسب] شده آن عورت بعد از [آن زهر] شربتی [درست] کرده جهت آن حضرت برده ایشان آن را گرفته دانستند که چیست. برخاسته دو رکعت نماز گزارده آن کنیزک ترک را طلبیده‌اند و گفته می‌خواهم تا حال که با هم بودیم در سفر آخرت نیز به ما موافقت نمایی و به اتفاق آن طعام [خورده] رخت ازین عالم فانی به سرای جاویدانی کشیدند. از عجایب و غرایب احوال آن که زن قاضی خان که آن شربت آسان کرده بود روز سیم وفات یافت و بعد از ده روز قاضی خان در راه اردو به اصفهان نرسیده مرد. میرزا علی به چهلّم آن حضرت نرسیده مرد.<sup>۱</sup>

در مورد خودداری شاه قوام‌الدین در وصلت با خواهر شاه طهماسب که شاه طهماسب اصرار به این ازدواج داشت، نکات بسیار ظریف و جالب و درخور تعمق دارد، زیرا به نظر خورشاه مرگ ناگهانی شاه قوام‌الدین با امتناع وی در ازدواج با خواهر شاه طهماسب بستگی داشته است.

می‌نویسد: «چون شاه طهماسب در ۹۴۳ ه. ق. از تبریز عزم یورش خراسان کرد، در نواحی ری و شهریار شاه قوام‌الدین نوربخش شرایط مهمانداری و مراسم خدمتکاری به جای آورد و پیشکش‌ها نمود. معروف است که شاه طهماسب در این ایام تصمیم گرفت که همشیره خود را که از مظفر سلطان جدا شده بود در سلک ازدواج شاه قوام‌الدین در آورد.<sup>۲</sup> اما چون شاه قوام‌الدین خود را لایق آن رتبه و شأن

۱. یک کلمه خوانده نشد. ۲. نسخه تهران، بخش صفحیه، ص ۱۰.

۳. خورشاه در این مورد اشتباه کرده است، زیرا خیرالنساء بیگم دختر شاه اسماعیل و خواهر شاه طهماسب در سال ۹۲۳ زن مظفر سلطان شد و در سال ۹۳۸ درگذشت. باید مقصود زن سلطان خلیل شروان شاه باشد که بعد از مرگ سلطان خلیل به وساطت شاه طهماسب به عقد شاه نورالدین درآمد (تاریخ گیلان، ص ۱۶).

ندانست از قبول آن امتناع کرد. از این رو شاه طهماسب از وی رنجیده خاطر شد و از منزل او بیرون رفت و عاقبت وصلت مذکور با شاه نورالدین واقع شد، اما شاه طهماسب در حین مراجعت از سفر خراسان بر شاه قوام‌الدین نوری بخش غضب کرد و او را دستگیر ساخت و بعد از اخذ اموال وی را به قلعه النجف فرستاد و دیگر کس او را ندید<sup>۱</sup>.

### روش تصحیح

بر اساس کتابشناسی‌های موجود از بخش صفوئه (مقالات ششم) چند نسخه بیشتر در دست نیست.

۱. نسخه بریتانیا به شماره ۱۵۳-OR. نسخه‌ای است به خط نستعلیق خوش و نسخه کامل از بخش صفوئه تا آخر گفتار هفتم، که به تاریخ ذی‌قعدة ۹۷۲ کتابت شده است.

۲. نسخه تهران به شماره ۴۳۲۳ با تاریخ کتابت مربوط به قرن ۱۰ و ۱۱ ه. ق. به خط نستعلیق با دو خط متفاوت که ظاهراً از طرف دو نفر نوشته شده است. خاصه بخش آخر کتاب که مشخص است از طرف شخص کم‌مایه نگارش یافته و در نتیجه اغلاط فراوان وارد متن شده است. و پارگی تعداد زیادی از صفحات سبب از بین رفتن مطالب شده است. نسخه تهران فاقد بخش هند است.

۳. نسخه بریتانیا به شماره Add-۲۳۵۱۲، که میکروفیلم آن به شماره ۱۲۷۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. این نسخه در ذیحجه سال ۱۰۹۵ توسط جمیل فرزند محمدتقی رودباری استنساخ شده است.

۴. نسخه علی امیری، متعلق به کتابخانه ملت استانبول به شماره ف: ۷۵۷.

۵. نسخه متعلق به کتابخانه ملی تبریز به شماره ۳۳۰۶ که به نام تاریخ قطب‌شاهی فهرست شده است.

مصححان به نسخه علی امیری دسترسی نداشتند. نسخه تبریز نیز ناقص و تا

وقایع جنگ شیبیک‌خان را در بر دارد، اما از دو نسخه موجود، مصححان نسخه OR ۱۵۳ بریتانیا را که مقدم بر سایر نسخه‌هاست اصل قرار داده و با نسخه تهران مقابله نمودند که در متن، نسخه بریتانیا به اختصار «ب» و نسخه تهران به اختصار «ت» نشان داده شده است. در تصحیح گفتار هفتم، یعنی بخش هند تنها نسخه بریتانیا ملاک کار بود و برای تصحیح متن در مواردی که نیاز بود از منابعی چون تاریخ فرشته، تاریخ فیروزشاهی، منتخب التواریخ و تاریخ الفی استفاده شده است.

خورشاه در لابه‌لای مطالب به مناسبت‌هایی از اشعار بزرگان ادب فارسی چون امیر خسرو دهلوی، جامی، حافظ، رجاء اصفهانی، سعدی، قاسم گنابادی و غیره آورده است که سعی شده با ذکر مأخذ در پاورقی منابع مورد استناد نشان داده شود. این اثر همانند نسخه‌های دیگر از کاستی‌ها عاری نیست. برخی اشتباهات و تسامحات تاریخی در اثر دیده می‌شود که سعی شده است در مواردی از منابع موثق توضیحاتی داده شود و در جایی که نیاز به روشن شدن مطلب بود با گذاشتن علامت ستاره (\*) درباره آن در تعلیقات مطالبی آورده شده است.

آیات قرآن به سوره و شماره آیه در پاورقی نشان داده شده است و در مواردی که آیات به اشتباه درج شده بود با مقابله با متن قرآن مجید صورت درست آن نشان داده شده است. مأخذ مربوط به احادیث را تا جایی که مقدور بود در پاورقی مشخص کرده‌ایم.

برای سهولت استفاده خوانندگان محترم سنوات تاریخی که به عربی آمده است با رقم در داخل [ ] توضیح داده شده است.

در اثر، دوگانگی املائی کلمات بسیار دیده می‌شود مثل استجلو = استاجلو، اصطنبول، استانبول = استنبول، رشد = رشت، رشدیان = رشتیان، قفص = قفس، صولان = سبلان، صحند = سهند، که سعی شد رسم الخط امروز رعایت شود.

همچنین مؤلف در اغلب موارد کلماتی چون جمعی کثیری، مبلغی خطیری به کار برده است که با حذف «ی» در متن حاضر به صورت جمعی کثیر و مبلغی خطیر آمده است.

عناوین از مؤلف است تنها در چند مورد برای تمیز مطلب عنوان افزوده شده در میان دو قلاب [ ] قرار گرفته است.

افتادگی های نسخهٔ بریتانیا «ب»، در میان [ ] با ذکر شماره در پاورقی نشان داده شده است و افتادگی های نسخهٔ «ت» با ذکر شماره در پاورقی در میان ( ) مشخص شده است.

مواردی که برای مصححان نامفهوم بود با قرار دادن علامت سؤال (?) نشان داده شده است.

به علت عدم دسترسی به نسخهٔ اصلی تاریخ ایلیچی نظام شاه به ناچار شماره گذاری براساس صفحه از بخش صفویّه انجام گرفت که در متن بین دو [ ] دیده می شود.

برای سهولت استفاده از متن فهرست آیات و احادیث، فرهنگ لغات و اصطلاحات دیوانی، اشعار، فهرست اعلام، ملل و نحل، مناصب و مشاغل تهیه و افزوده شد.

پایان سخن آنکه، بر خود فرض می دانیم که از خانم الهام دخت صاد که در قدم اول به یاریمان شتافتند و از خانم طاهره عدل که در مراحل بعدی همواره ما را کمک نمودند صمیمانه سپاسگزاری کنیم. و همچنین تشکری است از ته دل و از بن دندان، از دانشمند فرهیخته جناب آقای دکتر مهدی محقق رئیس محترم هیأت مدیرهٔ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی که موافقت فرمودند این اثر در ردیف انتشارات انجمن به چاپ رسد.

امید است این خدمت ناچیز مورد توجه اهل تحقیق قرار گیرد و اگر به کاستی و یا خطایی برخورد کردند از راه لطف و عنایت، مصححان را از نظرات سودمند خود آگاه سازند.

محمد رضا نصیری - کوئچی هانه دا

تهران - آذرماه ۱۳۷۹

ذکر سلطنت حضرت شاه جمجاه سکندر نشان شاه اسمعیل الصفوی  
الموسوی<sup>۱</sup> الحسینی و اولاد<sup>۲</sup> امجاد او حفظهم الله بالانوار الجلیلة  
القدسیة والدولة السرمدیة

چون ذکر ظهور حضرت شاه موسی الیه و بیان سلطنت او از بدو حال تا زمان  
رحلت و انتقال موقوف بود به ایراد حکایاتی چند تا کلام منتظم و مرتبط گردد، اول  
شروع در آن نمود، والله موفق بالمرام  
صاحب لب التواریخ آورده که<sup>۳</sup> در عهد دولت میرزا جهانشاه بن قرایوسف  
قراقوینلو جد بزرگوار حضرت شاه اسمعیل، که سلطان چند نام داشت و به علو  
نسب و سمو حسب از اعالی سادات کبار و اعظام مشایخ نامدار سمت امتیاز  
داشت و در خطه بی عدیل اردبیل پیرایه اوقات نامی و سرمایه حیات گرامی را بعد  
از وظایف عبودیات الهی و شکر نعم نامتناهی به ارشاد و هدایت طالبان طریق  
سداد و سالکان سبیل رشاد مصروف می گردانید، از برای تقویت دین قوی قویم و  
تمشیت صراط مستقیم<sup>۴</sup> میل به سلطنت صوری فرمودند و مریدان صادق و محبان  
یک جهت موافق را پیوسته به غزو کفار بی دین و کسر بقاع مشرکین ترغیب و  
تحریر می نمودند. میرزا جهانشاه چون بر داعیه و عزیمت آن حضرت اطلاع

۲. ت: «اولاد و».

۴. ت: صراط سوی مستقیم.

۱. ت: «الموسوی» ندارد.

۳. لب التواریخ، ص ۲۳۸.

یافت به سبب توهم زوال ملک خود، خدمتش را از ممالک محروسه اخراج نمود. آن حضرت با جمعی از ارباب ارادت به طرف حلب رفت و بعد از چندگاه به دیاربکر آمد. والی آنجا در آن اوان، حسن بیک آق قویونلو بود و با میرزا جهانشاه مخالفت و مخاصمت می‌ورزید، چون بر وصول مقدم سلطان جنید آگاه گشت به قدم ارادت و احترام استقبال نموده دست تشبّث و اعتصام به مؤذای «فَقَدِ اشْتَمَسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا أَنْفِصَامَ هَاهَا»<sup>۱</sup> [به] ذیل<sup>۲</sup> محبّت و موذت آن دودمان ولایت آشیان استوار ساخته به مصاهرت آن حضرت مفاخرت جست و خواهر خود مهدعلیا خدیجه بیگی را به نکاح آن حضرت در آورد و حضرت شاه غازی، اعنی سلطان حیدر از آن خاتون متولد شد و حضرت سلطان جنید را چون همیشه آرزوی جهاد با کفار چرکس در خاطر عاطر بود، در این وقت جمعی از مریدان و محبّان را فراهم آورده به موجب فرمان لازم الاذعان «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»<sup>۳</sup> روی توجّه به فتح بقیاع و بلاد اهل شرک و [۳] عنناد نهاد و بعد از غزو کفار به مملکت شروان<sup>۴</sup> درآمد. سلطان خلیل که والی شروان بود از استیلا و استعلای او هراسان شده سپاه خویش را مقابل ایشان فرستاد و بعد از اتصال فریقین حرب عظیم دست به هم داد و در اثنای محاربت، حضرت سلطان جنید به عزّ شهادت فایز گشت و به روضه رضوان پیوست. بعد از شهادت آن حضرت، فرزند ارجمندش سلطان حیدر بر مسند هدایت و ارشاد قدم نهاده مریدان و معتقدان را به طریق صواب و سداد هدایت می‌فرمود و چون زمام سلطنت آذربایجان و عراق و فارس بعد از زوال دولت میرزا جهانشاه در قبضه اقتدار و اختیار حسن بیک درآمد، خدمتش از وفور اخلاص که به آن خاندان ملایک آشیان داشت به مصاهرت مجدد میل فرموده سلیلی<sup>۵</sup> از صلب شاهی که مخدّره تنق عصمت و متواری حجره کرامت بود در سلک ازدواج سلطان حیدر در آورد.

۱. بقره (۲)، آیه ۲۵۶. ۲. ب: به دلیل.

۳. حج (۲۲)، آیه ۷۸. ب و ت: «و جاهدوا فی سبیل الله حق جهاده».

۴. شروان: این ولایت در جنوب شرقی قفقاز در حوزه علیای نهر ارس و رود کورا، مجاور بنا

گنجه و شکلی، واقع شده است. (لغت نامه)

۵. ب: سلیکی.

## شعر

محبت به پیوند چون شد قوی شود تازه شاخ امید از نوی

حضرت شاه اسمعیل از آن خاتون که مسما به علمشاه بود متولد شد، در اوّل صباح روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه [۸۹۲] اهل احکام نجومی در وقت ولادت همایونش از صورت اوضاع فلکی حکم بر حصول غایات امائی و آمال و وصول به اعلی مدارج عظمت و جلال آن حضرت بی‌تردّی استدلال نمودند و گویند در حین ولادت قدری خون فسرده<sup>۱</sup> در مشت آن تازه‌نهال چمن سلطنت بود و این معنی نزد عقلا دلیل آن بود که بر سفک دما دلیر باشد و ممکن که خون ریختنش به مرتبه‌ای رسد که در زمان دولت او بهرام خون آشام از بیم جان در زیر چادر ناهید خزد. فی الواقع چنان بود و این معنی در ایام سلطنت او مشاهده افتاد، چنانچه عن قریب در این اوراق تفصیل آن سمت تحریر خواهد پذیرفت\*، ان شاء الله تعالی.

## شعر

به دشمن‌کشی بود چست و دلیر نشد تیغش از خون بدخواه سیر

به شمشیر چندان مخالف بکشت که خم کرد همچون کمان تیغ پشت

بالجمله، حضرت<sup>۲</sup> سلطان حیدر صفوی در زمان سلطنت یعقوب سلطان بن حسن بیک با جمعی از صوفیان صافی ضمیر و گروهی از مریدان شجاع [و] دلیر به طلب خون پدر بزرگوار به صوب شروان روان شد و شروان‌شاه فرخ‌یسار<sup>۳</sup> چون بر عزیمت سلطان حیدر شعور یافت، وهم و هراس بر یاطنش استیلا یافته رسولی چرب‌زبان سخن‌دان<sup>۴</sup> به درگاه یعقوب سلطان فرستاد و او را از عزیمت و داعیه سلطان حیدر آگاهی داده استمداد نمود. یعقوب سلطان را حبّ جاه از طریق صواب دور انداخته قطع علاقه [۲] خویشی کرده از طعن بدنامی نیز اندیشه ننمود و سلیمان بیک بیجن‌لو را با لشکر فراوان به مدد والی شروان فرستاد و در حدود

۲. ت: «حضرت» ندارد.

۱. ت: فسرده.

۴. ت: «سخن‌دان» ندارد.

۳. ب: بسیار.



تبرسران<sup>۱</sup>، سلطان حیدر را با سپاه ترکمان و لشکر شروان اتفاق ملاقات دست داده مهمات به محاربه و مضاربه انجامید، چنانکه از جانبین خلق بسیار کشته و گرفتار شدند. عاقبت سپاه سلطان حیدر منهزم گشته در اثنای کارزار تیری بر بدن مبارک آن حضرت رسید و شربت شهادت به دستور آهای کرام از جام «و مامنا الا مقتول شهید»<sup>۲</sup> درکشید و به روضه جنان و بهشت جاودان خرامید. این واقعه در شعبان سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه [۸۹۳] روی نمود.<sup>۳</sup>

## شعر

ز پیدادی چرخ پیدادجو	ز شاه جهان بخت برتافت رو
حینی گرفتار آل یزید	ز روی جفا و ستم شد شهید
ز مادر نژاد آنکه آخر نمود	ز چنگ اجل هیچ‌کس جان نبرد

بعد از واقعه سلطان حیدر، شاهزادگان آن حضرت را به فرمان یعقوب سلطان از اردبیل به جانب اصطخر فارس نقل کردند و مدت چهار سال و نیم در آن حصار محبوس بودند. چون نوبت سلطنت آق‌قویونلو به رستم‌بیک رسید، آن جناب حضرات<sup>۴</sup> شاهزاده‌ها را از اصطخر به آذربایجان طلب فرمود. سلطان علی میرزا که پسر بزرگ سلطان حیدر بود، در آن اوان از غلدر رستم‌بیک به عز شهادت رسید، چنانچه سابقاً در قضایای رستم‌بیک سمت گزارش پذیرفت. در آن فترت سایر شاهزادگان در شهر سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه [۸۹۸] به طرف گیلان رفته به والی آنجا، کارکیا میرزا علی متوسل شدند، کارکیا به قدم اعزاز و احترام بیش آمده ایشان را در آن دیار جای داد و به مراسم خدمتکاری و شرایط مهمانداری قیام او<sup>۵</sup> اقدام نموده خدمات پسندیده به ظهور رسانید. حضرت شاهزاده کامکار شاه اسمعیل که خلاصه اولاد سلطان حیدر و علت غایی<sup>۶</sup> آن دودمان عالیشان بوده، مدت شش سال در گیلان بماند. چون دولت آق‌قویونلو نزدیک به آخر رسید و در مملکت عراق و

۱. تبرسران: محلی است در نزدیکی دربند (مرآت البلدان، ج ۴، ص ۲۲۴۳).

۲. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۹

۳. ت: «و بعضی در اربع تسعین گفته‌اند» اضافه دارد.

۴. ت: «حضرات» ندارد. ۵. ب: ندارد.

۶. ب: قانی.

آذربایجان هرج ومرج پدید آمد، کوکب اقبال و نیر سعادت حضرت شاهزاده درینوال از افق ابهت و مطلع اجلال آغاز طلوع کرد<sup>۱</sup>.

## شعر

قدش نونهای<sup>۲</sup> ز باغ رسول  
زیستان حیدر گل<sup>۳</sup> نورسی  
رخش گوهر شب چراغ بتول  
که گل بود پیش جمالش خسی  
فلک قدر و مه طلعت و مهر چهر  
منور از<sup>۴</sup> نور رخس ماه و مهر

ذکر ظهور حضرت شاه دین پناه شاه اسمعیل بن سلطان حیدر الصفوی  
الموسوی الحسینی<sup>۵</sup> از دیار جیلان به قصد والی شروان

[۵] چون اراده و مشیت الهی به تهیة اسباب شاهی و ترغیب مقدمات پادشاهی آن سروستان<sup>۶</sup> ایالت و غنچه گلستان جلالت تعلق گرفته بود و سابقه عنایت نامتناهی رقم «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»<sup>۷</sup> بر صفحه حال آن نیرسمای عدالت کشیده، لاجرم به فحوای «اِذَا ارَادَ اللّٰهُ شَيْئًا هَيَّا سُبُلَهُ»<sup>۸</sup> آثار آن روز به روز از ممکن غیب به جلوه گاه ظهور و بروز می رسید تا [در] ۹ شهور سنهٔ خمس و تسعمایه [۹۰۵] به منطوق «الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا»<sup>۱۰</sup> نهال اقبال و دوحهٔ اجلال حضرت شاه ظنفر دستگاه، شاه اسمعیل، که در این اوراق همه به حضرت شاه دین پناه مذکور می گردد، از جویبار توفیقات ربّانی و چمن تأییدات سبحانی سر بر زده فرق فرقدسایش لایق به تاج و هاج «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»<sup>۱۱</sup> و قامت زیبایش سزاوار به خلعت «آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»<sup>۱۲</sup> شده جمعی از مریدان و معتقدان صافی ضمیر که از حلیه<sup>۱۳</sup> عقل و

۱. تا اینجا با کمی تصرف از صص ۲۳۸-۴۰ لب التواریخ نقل شده است.

۲. ب: نونهای.

۳. ت: گلی.

۴. ب: ندارد.

۵. ت: الصفوی الحسینی.

۶. ب: بوستان.

۷. آل عمران (۳)، آیه ۷۴.

۸. ب: ندارد.

۹. ب: ندارد.

۱۰. ب: ندارد.

۱۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۱۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۱۳. ب: حلیه.

۱۴. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۱۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۱۶. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۱۷. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۱۸. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۱۹. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۰. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۳. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۴. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۶. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۷. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۸. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۹. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۰. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۳. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۴. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۶. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۷. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۸. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۳۹. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۰. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۳. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۴. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۶. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۷. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۸. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۴۹. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۰. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۳. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۴. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۶. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۷. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۸. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۵۹. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۰. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۳. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۴. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۶. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۷. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۸. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۶۹. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۰. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۳. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۴. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۶. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۷. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۸. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۷۹. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۰. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۳. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۴. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۶. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۷. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۸. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۸۹. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۰. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۳. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۴. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۶. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۷. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۸. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۹۹. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۱۰۰. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

تدبیر خالی نبودند به خدمت شاهزادهٔ عالمیان شتافته او را از گیلان بیرون آوردند. شاهزاده چون خواست که کارکیا میرزا علی را وداع کند، میرزا علی رفتن شاهزاده را صلاح ندید، گفت: تو را هنوز آن قوت و مکت دست نداده که با دشمنان قوی مقابلت توانی شد؛ بهتر آن است که از این سودا درگذری و عافیت را غنیمت شمیری، چه احتمال دارد که اگر شتاب نمایی<sup>۱</sup> و در معرض معارضه و مقابلهٔ دشمنان قوی در آیی آنچه بر بدرت واقع شد به تو نیز برسد؛ پس اولی آن است که چند روزی صبر کنی تا هنگام آن در رسد که دشمنان را به حسام انتقام سزای لایق در کنار توانی نهاد.

## شعر

یا قوت همی قیمت از آن افزایش      کز سنگ به روزگار بیرون آید

شاهزادهٔ جوانبخت سخنان سنجیدهٔ پسندیده در جواب کارکیا فرموده گفت: من اعتماد بر کرم کردگار و توکل به حضرت آفریدگار جل ذکره کرده‌ام و دست اعتصام به حبل‌المتین محبت سید ابرار و ولای ائمهٔ اطهار - صلوات‌الله علیه و علیهم اجمعین - استوار ساخته از کثرت اعدا و بسیاری ایشان اندیشه ندارم و اگر حیثاً از روزگار، محنت و شدتی روی نماید از آن نیز باک ندارم.

## شعر

خدا کشتی آنجا که خواهد برد      اگر ناخدا جامه بر تن درد

بعد از طول مقال شاهزادهٔ بی‌همال، کارکیا را در محرم سنهٔ مذکور در حدود دیلمان وداع نموده به صوب و وطن معهود و مسکن مألوف روان شد.<sup>۲</sup>

## شعر

به تدبیر پیر و به بخت جوان      ز گیلان شه کامران شد روان

و در آن زمستان در موضع ارجوان از مملکت استارهٔ بلندی<sup>۳</sup>، فشلاق فرمود و در اول بهار طراوت آثار که سپاه سبزه به فرمان سلطان ربیع [۶] به جوش در آمده روی فیروزی به دشت نهاد. حضرت شاه دین پناه از آن موضع به طرف اردبیل توجه

۱. ب: نمای.

۲. لب التواریخ، ص ۲۴۰: «در اواخر محرم سنهٔ ۹۰۵ به عزم تسخیر ممالک ایران و اطفاء نایرهٔ ظلم و طغیان در حرکت آمده در اردوی سامان از حدود دیلمان، کارکیا میرزاعلی را وداع کرده

از گیلان بیرون آمده.»

۳. ت: استاره به بلندی.

فرمود و بعد از وصول به آن مقام محمود از ارواح مقدّس اہلای کرام و اجداد ذوی الاحترام خود استمداد نمود (چون در آن اوان علی بیک چاکرلو بر اردبیل مستولی بود و میرزا محمد تالش با وی در طریق هواخواهی سلوک می فرمود، به سبب آن دو سردار و لشکر بسیار، حضرت شاه کامکار اقامت در آن دیار مناسب ندید، لاجرم<sup>۱</sup> آن حضرت عزم سفر جزم کرد و در خلوتی با زمهرای از اهل اختصاص، مانند عبدی بیک شاملو که توأچی بود و حسین بیک لله و خلیفۃ الخلفاء و غیر ایشان از اعیان امرا قرعۃ مشورت در میان انداخت و فرمود چون به سبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقّف در این ولایت از رعایت طریقۃ حزم دور است آیا روی توجّه به کدام جانب آوریم که منتج حصول مقصود باشد. امرای عظام بنا بر آنکه در آن هنگام از غازیان جلالت الرزیده از سیصد نفر در موکب<sup>۲</sup> همایون حاضر نبودند، عرضه داشتند که مصلحت وقت در آن است که نخست مسرعان به اطراف ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جار به ارباب ارادت و مریدان با سعادت رسانند که یراق جهاد نموده به میعاد مقرّر در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند، آنگاه به استظهار تمام روی به غزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم. این سخن قبول طبع همگان افتاده به موجب فرمان اشرف اعلمی جارچیان جهت احضار غازیان به اطراف ممالک فرستادند و حضرت شاه عالمیان بعد از شش ماه که در اردبیل اقامت فرموده بود به صوب قراداغ و گورگجه دنگیز<sup>۳</sup> روان شد<sup>۴</sup> (و در آن دیار از طوایف مریدان و معتقدان صوفیۃ قدیم قریب هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و تکلو و ورساق و روملو و ذوالقدر و افشار و قاجار و قراداغیان<sup>۵</sup> و غیرهم در ظل رایت همایون مجتمع شدند. چون حضرت شاه دین پناه به وفور جنود ظفر ورود مستظهر گشت در اوایل شهور سنۃ ست و تسعمایه [۹۰۶] به سعادت و اقبال

۱. ب: لازم.

۳. گورگجه دنگیز = گورگجه تنگیز: (دریاچه نیلگون) دریاچه ای بوده است با آب شیرین در ارمنستان (ظفرنامه یزدی، ج ۱ ص ۳۳ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۷).

۴. مطالب بین هلالین ( ) از حبیب السیر، ج ۴، صص ۹-۴۴۸ نقل شده است.

۵. لب التواریخ، ص ۲۴۱: «قراچه داغیان».

متوجه مملکت شروان شد).<sup>۱</sup>

در حبیب‌السیر مسطور است که، چون اردوی همایون به عزم تسخیر شروان از دیار آذربایجان<sup>۲</sup> (کوچ فرمود و بعد از وصول اعلام نصرت قرین به منزل پامین<sup>۳</sup> رأی اصابت آیین چنان اقتضا فرمود که خلفاییک با فوجی از عساکر کوه تمکین، عنان یکران به صوب گرجستان منعطف گردانند و کفار آن دیار را از سرچشمه شمشیر خونبار جرعه هلاک چشانند. خلفا [۷] بیک برحسب فرمان واجب‌الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد به جای آورده جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال از پای در آورده غنیمت فراوان گرفته بر طبق دلخواه به پایه سربر پادشاه عالیجاه رسید. آن حضرت او را نوازش نموده کریم غنایم که آورده بود به عساکر منصور تقسیم فرمود. و هم در آن<sup>۴</sup> ایام، الیاس بیک ایغوداغلی<sup>۵</sup> را به فتح قلعه منتش<sup>۶</sup> ارسال داشت و امیر الیاس با زمره‌ای از سپاه بی‌هراس متوجه آن حصار سپهراساس شد.<sup>۷</sup> منتش بعد از اطلاع بر توجه جنود ظفر ورود، حصار را به جمعی از متعلقان خویش سپرده خود به طرفی از اطراف بیرون رفت. و چون سپاه ظفر قرین به حوالی آن حصن حصین رسیدند، ساکنان حصار را پای ثبات و قرار از جای رفته فریاد «مالاً طاقه لنا»<sup>۸</sup> برکشیدند و با تیغ و کفن به اردوی الیاس بیک شتافته و لطف او را شفیع جرایم خویش گردانیدند، و آن جناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان بگشاد و کلانتران ایشان را به آستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آن حضرت به نظر عاطفت در آن جماعت نگرسته قامت قابلیت ایشان را به خلع فاخره بیاراست و ضبط قلعه منتش را به دستور سابق بدیشان رجوع نموده

۱. مطالب بین هلالین ( ) از لب التواریخ، صص ۴۱-۲۴ نقل شده است.

۲. ب: آذربایجان.

۳. پامین: موضعی است در نزدیکی شروان. (لغت‌نامه)

۴. ب: ندارد.

۵. ب: بقوراغلی. جواهر الاخبار ص ۲۴، عالم‌آرای عباسی، ج ۱ ص ۵۰، ص ۲۴: «ایغوداغلی»

حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۲۵۴: «ایغور اغلی»، فتوحات شاهی، برگ ۲۰۷ ب: «ایغوداغلی».

۶. ب: منقش.

۷. ت: شده.

۸. بقره (۲) آیه ۲۸۶.

اجازه انصراف ارزانی داشت و رایات نصرت نشان شاه و افراسان، از آن منزل روان شد و چون پرتو وصول بر منزل اخصاباد<sup>۱</sup> انداخت، حاکمش که از کمال الطاف خسرو سلیمان‌وش<sup>۲</sup> خبر یافته بود قدم از سر ساخته و آن را سرمایه سعادت دارین شناخته به درگاه عالم پناه شتافت و بعد از ادراک زمین‌بوسی زیان به اعتذار و استغفار برگشاده مبلغی کثیر پیشکش و نثار فرمود و منظور نظر عاطفت و احسان گشته حسب‌القرموده متوجه قلعه خود شد<sup>۳</sup> و اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده علم ظفربیکر<sup>۴</sup> به صوب شروان مستعلی گشت و (فرمان همایون به نفاذ پیوست که بیرامبیک قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمهره‌ای از طایفه ذوالقدرلو پیشتر از موکب همایون به کنار آب کر شتافته از معبر مناسب عبور نماید و در آن جانب آب غازیان را به محافظت آن معبر مأمور گرداند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند. بیرامبیک بر حسب فرمان واجب‌الاذعان بدان جانب روان شده بعد از وصول به کنار آب، هر چند در بحر تفکر شناوری نمود، ابواب رکوب بر سفینه مقصود بر رویش نگشود و در همان کنار فرود آمده منتظر موکب کواکب بود که ناگاه حضرت [۸] شاه دین پناه که مؤید من عندالله بود با سپاه ظفر دستگاه رسید و چون بر تحیر و بیچارگی بیرامبیک اطلاع حاصل کرد سمندل خود شخرام ماهی اندام را قدمی چند به طرف بالای<sup>۵</sup> آب رانده آنگاه عنان یکران را به بحر عمیق انعطاف داده بی مدد کشتی از آن رود هولناک به هدایت بخت بلند بگذشت. عساکر چون آن حالت را مشاهده نمودند، چون بحر در جوش و چون رعد در خروش آمده مجموع در ضمان صحت و عافیت عبور نمودند و از آنجا متوجه شروان شدند)<sup>۶</sup>.

## شعر

بجنیب و گردون درآمد<sup>۷</sup> ز جای

به آهنگ کین شاه خورشید رای

۱. حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۴۵۴: حسن آباد. ۲. ب: ورش.

۳. مطالب بین هلالین ( ) از حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۴۵۴ نقل شده است.

۴. ب: بیک. ۵. ب و ت: بالا آب.

۶. مطالب بین هلالین ( ) از حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۴۵۵ نقل شده است.

۷. ت: برآمد.

چه کوهی که بر باد صرصر نشست

چو مدّ الف بر سر آفتاب

بجنید دریای لشکر ز جای

چو کوهی به پشت تکاور نشست

اتاقه به فرق شه کامیاب

به حکم جهانگیر کشورگشای

چون حوالی شروان مضرب خیام عساکر نصرت فرجام شد، شروان شاه چون به کثرت جنود و بسیاری سپاه مغرور بود، در ابتدا از وصول مخالفان چندان حسابی برنگرفت و در آخر که موکب همایون کوچ بر کوچ متوجه مقرّ دولت او گشت، شاه شروان از کمال تهوّر و دلیری خصم در مقام تعجب آمده انگشت حیرت به دهان نهاد و با لشکر بسیار از پیاده و سوار، با دهشتی هر چه تمامتر از شهر بیرون رفت. صاحب حبیب السیر آورده که، شروان شاه چون از نهضت حضرت شاه نصرت دستگاه وقوف یافت از شماخی<sup>۱</sup> با بیست هزار سوار و شش هفت هزار پیاده جزّار و دهشت بسیار بیرون آمد و به پای قلعه‌ای که قلّه آن شرفه همت از اوج سپهر گذرانیده و کنگره اش سر تیغ رفعت به سرّ زرنگار آفتاب رسانیده شتافت و چون این خبر به سمع مبارک<sup>۲</sup> حضرت شاه فرخنده فر رسید به غایت مسرور او<sup>۳</sup> فرحناک شده از آن منزل کوچ فرموده عازم قصبه شتریان گشت و حسن میرزا را از برای مزده امن و امان به متوطنان آن مکان به قصبه شتریان فرستاد. حسن میرزا هم در آن شب به مقصد رسیده زمره انام را از سطوت فخر پادشاه بهرام انتقام، ایمن و مطمئن گردانید. روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل کوچ فرمود متوجه شماخی شد و در اثنای راه به مسامع علیّه رسانیدند که اهالی شماخی از صغار و کبار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال تحصّن جستند. موکب همایون یک دو روز در شماخی توقف<sup>۴</sup> فرمودند و در خلال آن حال خبر رسید که والی شروان از آن مکان کوچ کرده مابین قلعه بیقرده<sup>۵</sup> و حصار گلستان در پیشه‌ای که به سبب کثرت اشجار و

۱. شماخی: شماخا = شماخیه: سابقاً کرسی ایالت شروان در قفقازیه و مقر شروانشاهان بود،

(فرهنگ فارسی معین)، ۲. ت: سپر.

۳. ت: «مبارک» ندارد. ۴. ب: ندارد.

۵. ب: شماخی در توقف. ۶. حبیب السیر، ج ۴، ص ۲۵۶: «بیقرده».

تشابک اغصان استحکام تمام دارد معسکر نکبت اثر ساخته است و مع ذلک گرد اردوی<sup>۱</sup> خود را به حفر خندق [۸] و چپر و شاخه های شجر محکم و استوار گردانیده. شاه عالی مقام بعد از استماع این خبر، پیکار دشمن را با خویش مقور ساخته از شماخی بدان جانب نهضت فرمود و به مجرد توجه آن حضرت، شروان شاه را پای ثبات و قرار متزلزل<sup>۲</sup> شده از بیثباتی مذکور به طرف حصار گلستان کوچ نمود و پیش از آنکه به مقصد رسد در موضع جبائی<sup>۳</sup> به عساکر نصرت مآثر رسید. حضرت شاه صاحب تأیید به طلوع نیر فتح و نصرت امیدوار گشته فی الفور به ترتیب و تعبیه سپاه نصرت عطیه که عدد ایشان به هفت هزار می رسید اقدام فرمود و شروان شاه از غایت اضطراب با جمعی از امرا و سردار بر زیر پشته ای صعود نموده به ضرورت، دل بر محاربه و کارزار نهاده به تسویه صفوف پرداخت و بعد از ترتیب صفین آواز نفیر و سوزن و غریو کوس از طرفین بلند شد و اسبان تازی در زیران سالکان طریق سرافرازی در جولان آمده صدای گپ و دژ از اوج سپهر دوار در گذشت<sup>۴</sup>.

## شعر

ز هر دو طرف مردم تیز جنگ      به خوریز هم تیز کردند چنگ  
 ز مرها که افتاده بر خاک راه      سر از خاک بر کرده یک حشرگاه  
 به خون بس که جان رفته بیرون ز تن      زمین را در آورده جان در بدن  
 القصه، چون حملات و صدمات عساکر نصرت مآثر متوالی [و] متواتر شد، شروانیان از بیم جان به اطراف و جوانب مملکت خویش متفرق و پریشان شده صورت «وَلَوْ اَعْلٰی اَذْبَارِهِمْ نَفُورًا»<sup>۵</sup> شامل حال ایشان گشت و شروان شاه فرخ یسار با جمعی از امیران و لشکر بسیار در آن معرکه به قتل رسید.

## شعر

۱. ب: گردآوری. ۲. ب: متزلزله.  
 ۳. ب و ت: جبالی؛ حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۵۷: منزل جیانی؛ جهان آردا، ص ۲۶۵: «در موضع جیانی»؛ فتوحات شاهى، برگ ۲۵۷ الف: «جَبَانِي». و چون اندکی از صحاری را درنوشته اند و از بعضی منازل بگذشتند به نواحی موضع جَبَانِي رسیدند.  
 ۴. حبیب السیر، ج ۴، صص ۴۵۶-۷. ۵. اسرا (۱۷)، آیه ۴۶.



به یکباره کردند عزم گریز  
سری پر ز کینه دلی پر هراس  
به میدان شیران در آید دلیر

سپاه مخالف از آن رستخیز  
گرفتار شد شاه سروان اساس  
کسی کاید از جان شیرین به سیر

چون حضرت شاه دین پناه به فحوای «کَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ عَلَبْتُمْ فِتْنَةً كَثِيرَةً يَّادُّنِ اللّٰهِ»<sup>۱</sup> با گروه اندک بر بسیاری از دشمنان غالب شد، به فتح و فیروزی نزول نموده به اقامه<sup>۲</sup> لوازم شکر و سپاس مالک الملک تعالی و تقدس قیام نمود و زبان به کریمه «فَقَطَّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَاَحْمَدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ»<sup>۳</sup> گشود (و سه روز در همان منزل به جمعیت خاطر و فراغ بال به سر برد و بعد از آن به طرف شماخی توجه نمود. بعد از وصول به شماخی به مسامع علیه رسانیدند که پسر رشید سروان شاه که موسوم به شیخ ابراهیم و ملقب به شیخ شاه است، در روز محاربه جان به تک پا بیرون برده حالا در شهر نوره برکنار دریا، لنگر اقامت انداخته است و به خیال مخالفت، حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته. بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که خلفابیک با بعضی [۱۰] از سپاه جهت دفع شیخ شاه، عنان به طرف شهرنو تابد. خلفا [بیک] به موجب فرمان روی توجه بدان طرف نهاد و موکب همایون نیز از عقب بدان صوب نهضت فرمود. چون این خبر مسموع شیخ شاه گشت، بعد از اندیشه بسیار چاره کار منحصر در آن دانست که با اتباع و اشیاع در کشتی درآمده به جانب گیلان رود تا از آن ورطه جان بیرون تواند برد، بنا بر اندیشه مذکور در سفینه بیچارگی و زورق<sup>۴</sup> آوارگی نشسته بادبان به طرف گیلان برافراخت و خلفابیک به طالع مسعود به شهرنو در آمده ساکنان آنجا را به الطاف عنایات شاهی راضی و خشنود گردانیده اکابر و اعیان آن خطه را با تحفه و پیشکش فراوان به استقبال پادشاه عالیشان آورد. حضرت شاه عالم مدار مجموع اهالی و متوطنان آن دیار را به اصناف الطاف و اعطاف مستظهر و امیدوار ساخته سایه وصول بر آن شهر افکنده، منزل شیخ شاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته، ایالت آن خطه را به خلفابیک ارزانی داشت و موکب همایون به عزم قشلاق به جانب محمودآباد

۲. ت: اقامت و.

۴. ب: روزق.

۱. بقره (۲)، آیه ۲۴۹.

۳. انعام (۶)، آیه ۴۵.

نهضت فرموده قدم بر مسند حکومت شروان نهاد.<sup>۱</sup> در آن ایام جناب وزارت ماب، امیر شمس الدین زکریا که مدّت فراوان وزارت سلاطین ترکمانان قراقوینلو و آق قوینلو کرده بود به شرف بساط جلالت مناطق مشرف گشته رتبه وزارت دیوان اعلیٰ مفوض بدو گشت و حضرت شاه او را کلید آذربایجان خواند و در همان زمان مسند صدارت به وجود جناب فضایل پناه، مولانا شمس الدین گیلانی که به قدیمت<sup>۲</sup> خدمت موصوف بود تعلق گرفت. و از طوایف عساکر نصرت مآثر، حسین بیک لله و ابدال بیک<sup>۳</sup> و دده بیک، امیرالامرا و صاحب اختیار شدند. و هم در آن فترت بعضی از منهیان به عرض خدّام آستان ملایک آشیان رسانیدند که متوطنان قلعه باکو به متانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده قدم از جاده انقیاد بیرون نهاده طریق خلاف مسلوک می دارند. از استماع این خبر آتش خشم شاهانه مشتعل<sup>۴</sup> شده، امر شد که از امرای عظام استاجلو، محمد و الیاس بیک ایغوداغلی، با فوجی از سالکان مسالک یک دل<sup>۵</sup> به جانب باکو نهضت نمایند و حصار مذکور را مرکزوار به میان گرفته کمند تدبیر بر کنگره تسخیر آن دراندازند.<sup>۶</sup> امرا به موجب حکم جهان مطاع به صوب آن حصار فلک ارتفاع روان شدند. بعد از وصول به مقصد، قلعه ای دیدند مانند بروج آسمان مشید، جدار بلند مقدارش از سنگهای تراشیده ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر عدیش چون سدّ سکندر استحکام گرفته سه [۱۱] طرفش متصل بود به دریای محیط آسا و یک طرفش که صحراست خندقی داشت در غایت عمق و پهنا و متوطنانش به وفور جلادت و پهلوانی مغرور و مستظهر و به کثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر.

القصه، امرا با عساکر مظفرلوا آن قلعه را آغاز محاصره کرده هر روز از جانبین،

۱. خورشاه مطالب بن هلالین ( ) را از حبیب السیر، ج ۴، صص ۶۰-۴۵۹ نقل کرده است.

۲. ت: به قدم.

۳. ب: ابدان بیک.

۴. ب: مشتغل.

۵. ب: یک دلی.

۶. فتوحات شاهی، برگ ۲۰۷ ب: «و باقی امرا چون خلفا بیک و حسین بیک لله و خان محمد استاجلو و بیرام بیک قرامانلو و عوض سلطان و قراخان و قراجه الیاس و الیاس بیک ایغود اوغلی و سلطان بیک افشار و سایر ازکان دولت پایدار به ترتیب لشکر از جوانان و برانغار و قلب و میمنه و یسار مأمور گشتند.»

نیران محاربه مشتعل<sup>۱</sup> بود؛ چون تسخیر آن حصار به جنگ از حیث امکان بیرون است و از قوت طاقت بشری افزون، مدت محاصره امتداد یافت. عاقبت پادشاه و الانزاد به نفس نفیس پرتو اهتمام بر فتح حصار باکو افکنده با سپاه قیامت‌اثر بدان طرف نهضت فرمود و بعد از وصول به حوالی حصار مذکور، غازیان عظام و ترکان بهرام انتقام دست به قلعه‌گشایی برآورده از هر طرف به انباشتن خندق و کندن نقب قیام و اقدام نمودند. ساکنان حصار چون جد و اهتمام حضرت شاه کامکار را در گرفتن آن قلعه مشاهده نمودند، نظر بر مآل حال و عاقبت کار خویش انداخته دست اضطرار در دامن الطاف شهریار جهان زده به زیان تصریح امان طلبیده گفتند:

### شعر

که شاهای بیخشای بر جان ما  
نظر کن به جمع پریشان ما

حضرت شاه مسکین نواز عدوگداز به مؤذای «الْعَفْوُ عِنْدَ الْقَدْرِ زَكَاةُ الْعُمَر»<sup>۲</sup> رقم عفو و صفح بر جرایم ایشان کشیده همه را از مال<sup>۳</sup> و جان امان داد. اهل قلعه با تیغ و کفن به درگاه برگزیده حضرت ذوالمنن شتافته کلاتنزان ایشان به تاج و خلعت شاهانه مفتخر و سرافراز گشتند و چون خاطر خطیر<sup>۴</sup> پادشاه کشورگیر از جانب حصار باکو فراغت یافت، عنان سمند جهان نورد به طرف حصار گلستان تافت، زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن حصار پناه برده بودند و به حصانت حصار و کثرت ذخیره مغرور بودند. عساکر نصرت‌شعار، آن حصار [را] مرکزوار به میان گرفته در تدبیر تسخیر آن بودند که در آن اثنا قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه<sup>۵</sup> که به خبرگیری به جانب قراداغ رفته بود رسید و به ذروه عرض رسانید که امیرزاده الوند میرزا با سپاهی زیاده از حصر و احصا از دیار بکر به نخجوان آمده و محمد قراچه را با فوجی از سپاه آذربایجان به طرف گنجه فرستاده تا از قومن روی<sup>۶</sup>

۲. ب: الفطر. امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۶۱.

۱. ت: مشتعل.

۴. ت: «خطیر» ندارد.

۳. ت: به مال.

۵. فتوحات شاهی، برگ ۲۲۵ الف: «موسی خلیفه».

۶. حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۴۵۵: «قومین اولمی معبری است سر راه بلاد شروان»؛ تکملة الاخبار

گذشته<sup>۱</sup> به بلاد شروان درآید و حسن بیک شکرآغلی را به گرمارود<sup>۲</sup> ارسال داشته که از آن طرف به سوی این ولایت توجه نماید. حضرت شاه بعد از استماع این اخبار صلاح در آن دید که اول به دفع اعدای وافر شوکت و دشمنان پرحشمت پردازد و بعد از آن حصار گلستان را مسخر سازد.

۱۲۱) ذکر توجه نمودن حضرت شاه دین پناه به صوب آذربایجان به محاربه الوند میرزا و ظفر یافتن بر او به عون عنایت ایزد تعالی و جلوس آن حضرت در دارالسلطنت تبریز بر مسند جهانبانی و سریر کامرانی

در اول فصل بهار سنه سبع و تسعمایه [۹۰۷] حضرت شاه دین پناه بعد از جمع سپاه ظفردستگاه از شروان به صوب آذربایجان تهنیت فرمود، با سپاه آراسته پیراسته به عزم رزم الوند میرزا روان شد و در حدود نخجوان در موضع شرور، فریقین<sup>۳</sup> را اتفاق ملاقات دست داده از جانبین به ترتیب و تعبیه لشکر پرداختند و یمین و یسار خویش را به امیران نامدار و دلیران معرکه کارزار محکم و استوار ساختند.

#### شعر

قباهندان تیغ هندی به چنگ  
 دو دریای آهن سراسر نهنگ  
 خیال از گذشتی در آن عرصه گاه  
 دو صد باره گم کردی از گرد راه<sup>۴</sup>  
 چون دلیران نبرد آزما از طرفین به هم ریختند و از جانبین به هم درآویختند، ترکمانان آق قویونلو به قدر طاقت و توان ثبات قدم ورزیده در محاربه و مضاربه تقصیر نمودند، چنانکه هشت هزار کس از عسکرین در آن معرکه کشته شده بودند، چون

→

ص ۳۸: «قویون اولومی»؛ جهان آرا، ص ۲۶۵: «پنج شنبه بیست و یکم شعبان اعلام ظفر از قویون اولومی از آب کر گذشت».

۱. ت: در گذشته.

۲. فوجات شاهی، برگ ۲۲۵ الف؛ «و حسن بیک شکرآغلی را به صوب مغان و گرمارود فرستاد».

۳. ب: فریقان.

۴. ب: گرد و آه.

افتاب دولت و اقبال حضرت شاه دین پناه در آن اوقات از مطلع ابهت و اجلال طلوع  
 نموده بود و نیز سلطنت الوند میرزا و سایر ترکمانان از اوج عزت به حسیض مذکت  
 آمده میل به مغرب زوال داشت، آن همه سپاه و وفور آلات حرب فایده نداد، آخر  
 روی از معرکه بر تافته، الوند میرزا به صوب دیار بکر گریخت و سپاهش متفرق شده  
 هرکس به طرفی رفتند.

## شعر

ز جولان شیران آیین ستیز      غزالان نهادند رو در گریز  
 کجا پشه و حمله زنده پیل      چه پهلو زند چشمه با رود نیل

امرای عظام و عساکر نصرت فرجام، گریختگان را تعاقب نموده بسیاری را  
 به قتل رسانیدند و از اموال و اسباب ایشان غنایم فراوان به دست سپاه نصرت نشان  
 درآمد. حضرت شاه دین پناه بعد از این فتح نامدار، وظایف شکر باری عزراسه به  
 تقدیم رسانیده امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت را به عواطف خسروانه و مراحم  
 پادشاهانه نوازش نمود و از نخجوان لجام ریز به صوب تبریز توجه فرمود و به مجرد  
 وصول به دارالسلطنت مزبور، قدم بر مشفق کامرانی و امیر جهانبانی نهاده و جوه  
 دنائیر و رؤوس متابر به نام با احترامش زیب و زینت پذیرفت.

## شعر

بر آمد شه کامران بر سریر      چو بر آسمان آفتاب منیر  
 زر از سگه اش زیب و زیور گرفت      درم نام او دید و در بر گرفت  
 [۱۳] به بالای منبر خطیب زمان      ز نامش سرافراخت بر آسمان

سادات و قضات و علما و مشایخ با سایر مقیمان و متوطنان تبریز و ممالک  
 آذربایجان از دور و نزدیک و ترک و تاجیک به پایه سریر ثریا مکان جمع آمده زبان  
 بهجت و استبشار به تهنیت و مبارکباد جلوس همایون گشاده، نثارها کردند. مردم  
 به مذهب حق ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - در آمده دست از طریق

باطل آبا و اجداد خویش بداشتند و امیران درگاه و سران سپاه یکسر زبان به دعا و ثناگستری گشاده گفتند:

## شعر

که شاها به زیب و فرو تخت و تاج  
بمان تا بماند ز آدم نتاج  
که شایسته تاج شاهی تویی  
مزاوار ظلّ الهی تویی

حضرت شاه دین پناه بعد از جلوس همایون، پرتو التفات به حال جنود ظفرورود افکنده هر طایفه را علی مراتبهم به مناصب ارجمند سرافراز و ممتاز گردانید؛ از جمله دیوعلی روملو را که از ابتدای ظهور، ملازم رکاب ظفرانتساب بود خطاب دیوسلطانی یافته به رتبه امارت رسید و بیرام بیک شاملورا به رسم مصاهرت مفتخر ساخته همشیره خود را که مخدّره حجره عصمت و کرامت بود به حیاله نکاح او درآورد و آن جناب فرق مفاخرت و مباحات به اوج سموات رسانیده صاحب توق و نقاره شد و منصب وکالت به<sup>۱</sup> شیخ نجم گیلانی مفوض گشت و سایر صوفیان و معتقدان را به مناصب ارجمند سرافراز گردانیده به ضبط ولایات فرستاد و جناح عاطفت بر فرق رعایا و براباگسترده ابواب بر و احسان بر روی خاص و عام بگشاد و در رواج و رونق ملت اظهر و مذهب حقّ ائمه<sup>۲</sup> عشر - صلوات الله علیهم - سعی موفور و جدّ بلیغ به ظهور رسانید، چنانکه در ابتدای جلوس آن حضرت، خطبا به موجب فرمان واجب الاذعان اسم ابابکر و عمر و عثمان را از خطبه بیفکنند<sup>۳</sup> و به غیر ائمه<sup>۴</sup> اثنا عشر (ع) دیگری را نام نیارستند<sup>۴</sup> برد. و تبرائیان در کوچه و بازار و به آواز بلند زبان به طعن و لعن مخالفان دین گشاده از غلبه و تسلط سنیان هیچ اندیشه نمی نمودند. به موجب کرمه «قُلْ آجَاءَ الْحَقِّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ»<sup>۵</sup> روز به روز مذهب شیعیان در تزايد و ترقی و طریق باطل سنیان در نقصان و تنزل بود تا آنکه در بلاد عجم کس را زهره و یارا نبود که اظهار تسنن نماید یا ذکر سنی نیز کنند و الحال هذه<sup>۶</sup> جریان حکم مذکور در آن دیار و بلاد همچنان باقی است، بلکه

۲. ب: ندارد.

۱. ت: «ب» ندارد.

۴. ب: نیارستند.

۳. ب: بیفکنند.

۶. ت: الحال نیز.

۵. اسرا (۱۷)، آیه ۸۱.

به ولایات دیگر نیز سرایت کرده است، الحمد لله علی نعمایه.

در زمستان سنه مذکور، حضرت شاه دین پناه در تبریز قشلاق فرمود و عموم اوقات همایون را در آن زمستان به عیش [۱۲] و عشرت<sup>۱</sup> گذرانیده از دست ساقیان لاله عذار کاسات می ارغوانی و افداح شادمانی می نوشید و در اشاعه عدل و احسان و قلع ظلم و عدوان بسیار می کوشید. و چون فصل شتا به آخر رسید و کوکبه سلطان ربیع در اطراف جهان منتشر گردید، حضرت شاه دین پناه با لشکر نصرت اثر به حرکت در آمده تا حدود ولایت ذوالقدر که والی آنجا علاءالدوله بود رفت و در خلال آن حال الوند میرزا که در دیاربکر بود چون تبریز را از وجود عساکر منصور خالی یافت با جمعی از ترکمانان ایلغار کرده به تبریز آمد. چون این خبر به سمع جلال نواب عمیم النوال<sup>۲</sup> رسید دست از ولایت ذوالقدر باز داشته بر سبیل استعجال باز به جانب تبریز توجه نمود و الوند میرزا چون بر توجه موکب همایون مطلع گشت بی محاربه و جنگ به بغداد گریخت و از بغداد باز به دیاربکر رفت و در آنجا وفات یافت، فی شهور سنه عشر و تسعمایه [۹۱۰].

حضرت شاه دین پناه در زمستان سنه ثمان و تسعمایه [۹۰۸] باز در تبریز قشلاق فرمود و در اول بهار طراوت آثار که اواخر سنه مذکور بود رایات نصرت آیات به طرف عراق عجم افراخته گشت.

**ذکر نهضت فرمودن حضرت شاه دین پناه به صوب عراق و محاربه**

**نمودن با سلطان مراد و مستولی شدن بر آن دیار و بلاد**

در اواخر سنه ثمان و تسعمایه [۹۰۸] حضرت شاه مظفرلوا بعد از تقدیم مشورت با ارکان دولت و امرا با سپاه گردون توان به صوب عراق و فارس روان شد. در آن ایام به سبب ظهور فتنه و آشوب و حدوث بلایات مثل قحط و طاعون و استیلای اصحاب شر و فساد و نایمنی طرق، مملکت عراق و فارس از انتظام افتاده بود و هر روز جمعی کثیر از فقدان نان و مرض طاعون جان می دادند. از جانب دیگر امرای

ترکمان از هر طرف دست تعدی دراز کرده اطاعت امر سلطان مراد نمی نمودند، چنانکه در قضایای ترکمانان آق قویونلو سمت گزارش پذیرفته، چون آوازه توجّه حضرت شاه دین پناه به مملکت عراق به سمع سلطان مراد و سایر امرای ترکمان رسید، شاه و سپاه در اندیشه افتاده<sup>۱</sup> پشت دلشان از سطوت و صولت آن حضرت بشکست و در آن اثنا سپاه حضرت شاه که به قزلباش معروف و مشهور بودند به سبب آنکه تاجی از سفیرات سرخ بر سر می نهادند<sup>۲</sup>، همچون شیران شکاری روی به صیدگاه عراق نهاده به هر سو می تاختند<sup>۳</sup> و سنگ تفرقه در سلک جمعیت و استیلائی ترکمانان می انداختند. ترکمانان به مجرد آوازه قزلباش دست از بلدان [۱۵] و ولایات باز داشته هزیمت را بهترین عزیمت می دانستند. صاحب شهنشاه نامه<sup>۴</sup> آورده که حضرت شاه دین پناه قبل از محاربه و مضاربه، ایلچی نزد سلطان مراد فرستاد و او را به ایلی و انقیاد خوانده پیغام داد که چون بین الجانبین نسبت قربانی و خویشی است، اولی آن است که بساط منازعت و مناقشت را در هم نوردی و از در اطاعت و مطاوعت در آیی و خطبه و سگّه را به عزّ القاب همایون ما مزین گردانی تا بعضی از مملکت عراق را بر قرار معهود به توارزانی داریم و اگر دماغ خود را به خیالات فاسد و اندیشه های باطل پریشان ساخته دم از استبداد و استقلال خواهی زد جای جنگ تعیین<sup>۵</sup> نمای که اینک بالشکر قیامت نهیب متوجّه آن صوبم.

## شعر

مباش از می سلطنت سرگران	که شد وقت سر مستی دیگران
مزن نوبت سلطنت را بسی	که نوبت بود هر زمان از کسی
مکش گردن از رای ما زینهار	سر خویش نه بر خط روزگار <sup>۶</sup>

بعد از وصول ایلچی مذکور، سلطان مراد چون بر مضمون پیغام مطلع گشت، امر او ارکان دولت را جمع ساخته با ایشان مشورت فرموده جمعی که به حلیه<sup>۷</sup> عقل و دانش آراسته بودند و به نظر امعان، اوضاع<sup>۸</sup> زمان را مشاهده می کردند، گفتند

- |                  |                                     |
|------------------|-------------------------------------|
| ۱. ب: فتاده.     | ۲. ت: می نهادند و.                  |
| ۳. ب: می تاختند. | ۴. مقصود قاسمی گنابادی است، برگ ۹۲. |
| ۵. ب: تعیین.     | ۶. شاهنامه گنابادی، برگ ۹۲ ب.       |
| ۷. ت: حلیه.      | ۸. ب: امعان و اوضاع.                |



صلاح در صلح است، چه خردمند کاری که به سخن تواند کرد به تازیانه نکند و تا به تازیانه تواند به تبر و تیغ نرساند.

## شعر

نده<sup>۱</sup> رشته دوستی را ز دست      که طرف از نزاعش کسی بر نیست<sup>۲</sup>  
چون اراده و مشیت الهی به تخریب آن خاندان تعلق گرفته بود به مقتضای «اِذَا  
اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ»<sup>۳</sup> پرده شقاوت، دیده بصیرت سلطان مراد را پوشید و  
نگذاشت که چهره صواب را از خطا ملاحظه نماید؛ لاجرم زبان به لاف و گزاف  
برگشاده جمعی دیگر با او در این امر همدستان شده گفتند:

## شعر

بود خصم اگر رستم روزگار      تو هم نیستی کم ز اسفندیار  
ترا زیر فرمان چنین کشوری      عنانش مه در کف دیگری  
عروسی که شد همدت زینهار      به عقد کسی دیگرش در میار<sup>۴</sup>  
چون ایلیچی حضرت شاه دین پناه، بی نیل مقصود به درگاه فلک اشتباه معاودت  
فرمود، حضرت شاه دانست که دماغ سلطان مراد به غرور سروری فاسد شده است  
و به ایارج پند و اقیمون<sup>۵</sup> نصیحت علاج نمی پذیرد؛ به ضرورت لشکرگردون توان  
بر سر او روان شد و سلطان مراد چون دید که بحر موج به تلاطم در آمد از خواب  
غفلت بیدار شده مادر خود را به طلب اسلمس بیک و فرخشادبیک که عمده امرای  
پایندریه بودند فرستاد [۱۶]. آن عورت به حسن تدبیر، آن دو امیر که همیشه دم از  
مخالفت می زدند موافق ساخته نزد پسر خود برد. سایر امرا اقتدا به ایشان نموده  
متوجه درگاه اعلی شدند و سلطان مراد در حوالی همدان نزول نموده بود، چندان  
سپاه در ظل رایت او مجتمع شدند که از حیث تعداد افزون بود.

۲. شاهنامه گنابادی، برگ ۹۵ ب.

۴. ب. بر میار.

۱. ت. مده.

۳. رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۵. ب. اقیمون.